سرفراز لباسش برخوردار بادی ۞ **نظم** ۞ گلستان سینه رنگین ز درد عشق ۞

چمن افتاده را ابر از غم عشق ۞ ز لب در بوته عشق آتش زده جوش ۞

شده مجنون در سنبل سیه پوش ۞ غم عشقش تا با خزان آنچه بیت لوت ۞

تن گل را بناخن کرده قسمت ۞ ز عشق او که از خون تا بماهی است ۞

رخ زنبق طلسم رنگ کاهست ۞ زلیخا چو نها که خورد دشتی از پیاله ۞

سواد نکهت دارد چشم لاله ۞ شقایق همچو ابر از غم بسوخت عودی ۞

رسیده از مجمر کشی بوسی بر رودی ۞ ببادکش عنبر لبیان نغمه بردار ۞

مجو منقار نشان خضراب گیاز ۞ سر آرایی که بغلکرشی ببرد آهو کشی ۞

نگر در شانه را بر سر فراموشی ۞ بجو کبک کبکان سراسر کرد کوهسار ۞

بدام پنجره در عشق گرفتار ۞ دل طاوسی از وصد خار دارد ۞

زبان از دل نتر بکشد دار دارد ۞ زباغ وصف او طوطی چمن بوستانی ۞

بهار نیخورد جان دارد در اعلو ۞ مجو قمری ابمنه درو سر از غم عشقی ۞

شدن بکمان خاکستر زرد رس ۞ ابرسرشت خواند سرو دایم ۞ که اد در

در جوانبش کوه قایم ❁ ضیا راز نور عشق او ستمر ربار ❁ علم کرده

(گشت) از جود پروردگار ❁ ترنم زیر تسبیحش دم باد ❁ پریشان همچو گیسویش شمشاد ❁

چو مستان درخت خشک دره ❁ تن خود کرده وقف ذکر اره ❁

ز شوق او که دریای خروشست ❁ بهر چشمه در عین جوش است ❁

نگردد با خیالش آب راهی ❁ دمی بیخار و خارش نیست ماهی ❁

فتاده پرتوش تا بر دل آب ❁ ز حیرت بازمانده چشم گرداب ❁

چه نقاش است این کز خس شمار ❁ بدامانش نقش می گردد گرفتار ❁

(دراند) چنان آوَر صنعت دل ربوده ❁ که سازد محو خویش از ...

(صنعتش) حقیقی وصف صنعتش از بیخ تقریر ❁ گل از گلزار گشته تمیز ❁

چه بداشتهر سیرا گر نسیم گلستانش بطرف برخشان ورزد آب

بعل موی کلاب کبود ❁ و گر از نسیم جنتش بجانب یمن غلطد

جمادی عقیق رنگ زمرد بپذیرد ❁ در دامن کوه از اطراف فرشی

یاسمین ارزنی بیکدیگر بافته ❁ مخمل سبزه در سبح طرف جای خواب نمانده ❁

مردم دیده بعکس پذیری گلعذارش کارخانه دار شغل سیاره است
و طفل نگاه بهشت آیین لاله زارش گرم شغل اشکباریست در طی
مسافت کشت زعفران تروتازه آفتاب رنگ پرواز باخته و در
سیر سینه بهار ریحانش زاغ شب ناآشیانه آفاق پر در ریخته
بنفشه خط گلرخان ابجد در عمر باسر خود را بنفشه زارش در میانه
و سنبل زلف خوبان از پای خود نشسته نمی‌دید سر سنبلستانش
نمی‌کشید شحنه گلان شهر سبز سیا تا از کارگاه بهار سیاری چمنش
متاع خود محروم در بار نگاه نزهت نونهال نشستند و در باغچگان قابلیت
نشو نما را به نزهت کده گلشنش رشته امید نیازمند نرگسش
ببالند گل خورشید از نظر بهارستانش و در آتش است از خزان بر
آمده است و بلبل صبح از باغ گلبنش نشسته لب از فغان
بر بسته ناطقه را از شماره گلهای الوانش رنگی نیست و با
حره را از اندازه اطراف گلستانش طرفی نه سبزه با بس

تختی

جهت عهد بگلچینی بسته و دسته بر که در چهار حد مربع نشسته
طفل غنچه تا بنجا که بازی سر برآورده گنجه آتش بصد هزار رنگ
گل کرده نرگس مخمور بر دست انگشت نمای دست از قدح نکشیده
و بنفشه مست تمایت قدم بسبز غلطیده از موج خیزی رنگ
گل زورق آشیان بلبل طوفانی و از رطوبت سبزه سرو شعله
آواز بلند در ریشه دوانی بفتوای اعتدال هوا تنور افروخته لاله
بانگشت داغ صلح نموده و بمقتضای پاکیزگی فضا طفل بید بدست
و پای شبنم نشستن مشقی شیوۀ سوسن کف گشوده آفتاب برگاه
فرش زرین بر تو در سبزه زار آتش گستر اسپند زمردین برچیده
و سحاب بر رونق نهال آتشین برق در گلزار آتش کاشته تجمل
گل افشانی بر افراشته ابرها در راه هواداری این گلشن شب و روز
بهم شبنم در قطره زدن نیلوفر بنشاط سر از خاک برآورده
در انداز گلدسته بر آسمان انداختن از طرب انگیزی خاک حوصله رقص

تبار قانون در نوا صافی و از رشک روی آب رقاص حباب با صول
تخفیف در مقام روانی مایه عیش دستگاه روشنی مدار و که عکس
زنگی را از پایه تیرگی بر نیارد و پنجه آتشین آفتاب با محاذات
آتش رسیده از سر دستی گرم لرزیدن گردیده بدست یاری فیض هوا تا تبر اوج
شکوفه آینه مینا در بار بستن و نشاط آوری جلوه باد مرغ بیضه فولاد
در سرود خواندن به تحسین طلایت نسیمش میر درختان پیوسته در جنبش
وهانداز صید شمیم تنگی کمند موج آب در دست پنجه بخشش صبا بکار شکست حباب
در پایش نغمه تر آبشار و شمال زخمه تار موج در نوازش ساز جویبار
سرشته با هوا دار از طوفان تر دماغی و پایه درختان دستیار طغیان
شگفتگی بید مجنون را از اعتدال مزاج عیش تاک فسرده را خون ریشه
شیشه و مینا غر ساقی چنار آسمان خلخال تخته مشق بلند پرواز
طایر خیال شاخ شمشاد صنوبر رقص پرداز ساز و برگ سایه ادا و انداز
پیچیدگی طره شمشاد مجموعه دار برنج باد قامت سرو افراخته انداره

بال اوراق سبزی فاختهٔ شوقی کلدهٔ کوش کل دستگاه رنگ نغمهٔ بلبل شبنم افشانی
اوراق نسرین تاریخ کسستن عقد پروین هجوم نکهت نسترن انتشار تسخیر
خطا و ختن زینت گل جعفری روش بوتهٔ کیمیاگری موج رنگ شقایق
بنیاد برق ادای نظم گل و سنبل درین گلشن بنا شد بهار اینجا ببی
آشنا شد شمعی سرخوش رنگ لاله زارش فلک یک شیشهٔ سبز
ز رنگ بهارش به تشریف بهار از بسکه کوشید زمرد بر طلای شعله پوشید
می گلگون دود اندر زینهٔ سبز چو طوطی بر برآرد شیشهٔ سبز سواد آیینه گیرد
گلزارش آید سحر نقش در نظر گلگون نماید ز آتشبازی گلهای رنگین
برافروزد چو شمع انگشت گلچین عجب کز آتش رخسار گلشن نگردد
دود آه لاله روشن گل رعنا ز بس گرم نماز است زبان غنچه با روی
دین از است کند سوسن ادای بیت نبینی گناه عشق روز با هم نشینند
ز غم چون نرگس بیمار درین باغ گرفته لاله بر کف نیلم داغ زر گل
سکه دار آب و تاب است مدار دعوی طلا بی آفتاب است

بشاخ ذوق مرغان نغمه پرداز ؛ همه در ساز همچون پرده سازند ؛
از گل بود بلبل طرب ناک ؛ سرو در از سایه اش سجده به خاک ؛
بی ضبط اصول صوت بلبل ؛ زند باد صبا کف بر دف گل ؛
برقص انگیزی سرو گران تک ؛ زند قمری زبان خویش در شنگ ؛
تذرو آسوده کی افتد ز دنبال ؛ به پرواز پی پیاپی میزند فال ؛
بداند مرغ این گلشن رمیدن ؛ نگردد سبزه اش سیر از دمیدن ؛
کشیده کوهسار از قبضهٔ خاک ؛ بجوشش سبزه و گل سر با فلاک ؛
بجای قله کوهش رسیده ؛ که رنگ از چهرهٔ رفعت پریده ؛
ز موج لاله از بس خورده پهلو ؛ بود در آتش الصید بازیگی جو ؛
ز طغیان گل و سنبل بگلگشت ؛ نه کوهش شود معلوم و نی دشت ؛
زمین گل آسمان گل بحر و بر گل ؛ نمانده در علوم کوهی جز ذکر گل ؛

طوطیه ذکر میوه های کشمیر بساهاست که طوطی ناطقه بذکر نعمتی
رز خود اگر این جا شنیده با خویش همو در شکرین زبانست اکنون

که بدستیاری حدیث گلهای دلفریبش بجای سخن آمده از سرو علم
نمیکند و در گوش شوق را مژده حلاوت نیز بتهنیت رساند حبشی را
سررشتهٔ لذت بینائی است که مانند از جیوه های الوانش کمند نگاه
گشوده و دوستی را پایه ذوق رسائیست که در شاخسار درخشان
نور جلوه نموده زردالوی آفتابی بتار شعاعی با نخل پالیسی
در تلاش میوه نموده و کلید هلال برشته ضیائی بنات نعش شجر اسیر آتش
باربیده ذال چرخ خوشه پروین را از شاخ ادهای تاکش
چیده و پیر گردون گردکان کواکب را از باریکه درختش بدامن
کشیده باشتغال این مجمع شیرینی لب دوات دراندراز زبان
ملکیدن خامه و باشتمال توصیف این منبع چاشنی دهان متراضی
لذت نیز اصلاح نمودن نامه نی بوریا بچاشنی چاکش از لیسی
بلذت نیز بسته نیشکر مصری نبات رشتش نقد هستی در گره بسته
مرغ نگاه بهیچ تری نه نشیند که در برخاستن از سر حوضش حلاوت

رشته ربایی خویش زعبید توت کسی رکس بهجوم چاشنی شال
عسل را این بنات نبیده شفتالوی لوز کسی مخمر و بشتیبی را مهر بر سه
خوبانی را نبیده شهد جنایتی سایه قیسی جوی ممنون فروتنی
ربنور اف بنی جلوی انگور کوچه ساخ شترسار روشنی بغدادی صاحبی
نخری برات بر جسد انتخار زدار حسب آبی خلیلی دروبالشی
بردوسی کمر فتار بشاه آلوی درخشان زنگ فرمایی لعل بدخشان
ترین کار عناب با لب دلبران در سکراب نظم ره پرواز
تا در صحن باغست بیک فانوس نارنش صد چراغست
جهانی به باتجرد شهد ناکوتی کردار دو خرقه اتشی را باربرکاسنی
که تحریر وصف ناسپاتی نماید صفحه کاغذ نباتی چو طفل
از کف بره پستان انجیر که دارد در بریزهای قند در شیر
بودار از بسکه با شیرینی نزاکت نماید لب بعو کشیر راه نبات
زبان از حیرت لب چو حرف بادام کشاید کف بر وغن های کام
نهان خوبی آنکه بشر بند اشتیه زرکت می برد تحریر شیرا
نمی شنید شکرک شسیر ارو زهی شد شد

جوز در ظرف قیمت جوهر و دست؛ حلاوت انچه بود بس در کره و پسته
نموده جمع یک جا بند و انار؛ ز بهر مرغ لذت آب و دانه؛ فضای
کوه و صحرا میوه امیز؛ هوا تا بار و در نخته جا نشینی سبز؛ از اثر باد شرین
کار بوده؛ درین کوهسار صنعت ها نموده؛ تمهید تعریف
سرو چمن کشمیر؛ بتاثیر فصل و هوا از گل جمع عجیبی بر گلبن طراوت بسته
در میوه هنگامی بر شاخسار لطافت؛ الاکل هر دو در وجه میوه چمن که به آب جابجا
کوچک و بزرگ این مقام آیینه بهارست؛ و بساز تازگی و
برگ نخشکی بهو بسته رباب زهم نشینی سایه بناگوش مطربان بلبل
جلاجل دایره در اتش؛ و بکمینه انگلی شعله آواز مغنیان پروانه
از بغل بیضه در کت کشش طنبوری به بند انگشت طنبور در کاسه
ستاره شراب سرود؛ و قانونی بجری تار قانون در ابیاتر
با نغمه داود؛ موسیقار لب نخچه موسیقار در بالا اتش رنگ
تر از تازه؛ بحاجی نبات گیسوی کا نخچه در آر آتشی غوطه نغمه
اوازه؛ چنگی لبوز ان مضراب و رشته تار ساز طرب کوک

گرده نمای بدیع سازیهای قلم و نقش پرکار دست لطف طرازی چهره برآورده
از موج حریر زلف بت سرود کاسه چنگ حباب و از آتش افروزی زیب شب دراز
صوت گلو سوز آتشخوان سپید عود بر سوختگی درد نی عشق بلند کرده
زبان مضراب صبح زمزمه شورانگیز بگوش ارباب هوش نکشند
و زبانی زبان باید که لب جام هزار نکته رنگ آمیز ز کار اهل
خود نکشند پیرایه گلزار حسن خوبان مینایی سحرخیز و لطف
شکفتن شکر ملال دوران فوج پیاله جلوه ریز ساقیان لاله رخسار
با غرق عهد بکری بسته و محبوبان گلعذار را به ناز از رقص
برخاستن نشسته گاهی که سماع دست برآورند خود در پای باز شدن
معذور است و جایی که در رقص قدم بدر از نهند هوش در سر گذاشتن مجوز
بحر اصول بطوفان افتاده شیرین حرکات و مقام آهنگ را از
جا در آورده دل نشینی نغمات دلربای حسن صوت ناهید را
ثابت قدم مقام عشاق کرده و رسایی آوازه حسن خورشید
را بدایره شکستگی رنگ در آورده شیره ساز از شعشعه افتاب

جمال الشمس از فیض نظر

جمال در نشیمن زلف بیتاب چشم شوخ آئینه از هجوم فروغ
تمثال مژه ریخته اضطراب غمزه در فضای آتش حصار
بتاب کشش تیر مژگان در کار و عشوه بهوای گریه عذار بجان
گره بی کمان ابرو گرفتار گیسوی شبرنگ فتنه انگیز بتشبیبان زور
دستخیز زلف مرغوله پرداز فریاد رس اهل نیاز چشمان سرمه پرست
ترکان سیه مست لب شیرین تبسم چشمه شور ترنم سرود حسن
اینجا همعنانند گل و مل ارچه حسن یک دوگانند ترنم زیر بکشش
هر سو خوش خرامی بپای نغمه در سیر مقامی سراپا نغمه پرداز نواز
هزار افروز گرمیهای سازش ز مژگان تبان نغمه پرداز
چشیده نیش مضراب رگ سازند چون مطرب از سایه از کف
چو برگ گل نمایه پوست بر دف ز آب نغمه چون دف نم
گشته بهوای زاتش زخمه رسیده بمطرب نی چنان دل
بسته دارد که یکدم بی لب او دم نیارد غنچه چو زنبور در زلف

خود چنگ شود ز عود در لفظش بانگ ∴ کند چون نی هجوم جسم

مطرب ساز دیدن نتوان ∴ صد نغمه رنگین شنیدن نتوان

صوت از نگاه او شنیدن ∴ ز شور انگیزی نقش و ترانه

زند گلبانگ فلک از آشیانه ∴ صراحی بهر دالنت افسر زنان را

پرده ساز است چادر ∴ گدایان پوست تخت افگنده از دف

گرفته کاسه طنبور در کف ∴ ز دیوار و در این گلشن ذوق دمید

ساز و برگ نغمه شوق ∴ نسیم و نغمه را یک عرض و طول است

هوا را راز بحر اصول است ∴ ز هر جانب زده حرفی بر چنگ

فشانده از ترنم بر هوا رنگ ∴ نباشد دور اگر مستی بلبل ∴ تا همچو نی

غزلخوانی کنم در عشق آن گل ∴ بیا ساقی که عید نوبهار است

گلستان جلوه گاه آن نگار است ∴ ز لطف آبیاری گل سیراب

گل صد نغمه بر یک شاخسار است ∴ ز مضراب زلالی آرد تر

که موسیقار رشک آتش راست ∴ به سازش شد مغنی نغمه پرداز

که تو ز خس از رگ ابر بهار است: سرود عشق زنگ کهنی ترتیب

نوای تازه بر روی کار است: لفظش تا صد نوا در پرده دل

زلبهر دمکش از انتظار است: نکتش طغرا دی بی جوابست

عشق

از رگ شوق را اساس حصار است: تمهید تعریف حوض دل

تشنگیهاست تازه گویی دامن دل میکند که بحرف زلال بالبی

ترش زد: بحدیث دیگر نمیدارد: و مرا اندیشه اینکه از پایه

بیان دری نجز گذارد: چگونه قلیم خویش را از آب برآرد: نسیم

هدایت فریادرسی باد تا دو ورق شکسته بسته در نخل اعتبار

و بخیزان ساحل مراد تواند رسید: ای آن دل جمعیت باب حوض

گلستان در آر: قلیم بکنار کشتی از باران دگر چیده رشته گرداز

حیرت گلشن نوح خبر: گشته میساخت بهر طوفان دگر زهی

دریا چه کز جوش دلهای آتشین پناه گلستان خلیل

را ارم ساخته از طغیان سبزه دلفریبی سرسبزی گشته

و ملاح پرداخته از قرار گرفتن اینش نقش ایستادن خفته
و از بسیار بودن زلالش روانی از نظرف در رشته
جوانیدن اینش در آب نگهداشته سوختگی نقش و تمنا در آن
هر سو دست و پا زده آشنایی فرهادش رفتن تا میانش
برفته کشتی تا کجا رود و در رسیدن تا کنارش نرسیده کشتی
زرین غنچ که بر ساحلش زیبا و سلام رسانیده لب دریا از
موج در زیر دندان تا ضعف مانده از رطوبت هوایش ابر نیسان
ریشه رزد و باغی و از جزفی فضاش نوبهار جوهر سر حشیده شکفته
گلهای رنگین سرخ و زرد به چیدن دو کان لعل و گوهر بازرد ست
بساط گستردن برگهای سبز و سرو و نیم سیر شکسته کار زمرد و فیروزه
در دست هم داده عهد بستن موجی که به سایه گلها در آید رنگ قوس
قزح بر آید حبابی که سبزه‌های دیده گشته تنها غرق زمرد بنماید
سطح آتش تا به پروردن گل گلی گشته در تد خشتها را از لعل آتش

[illegible]

در نهاد افتاده نشو نما از غوطه کاریهٔ آب و تاب نسیم و صبا از زمستان
در سینهٔ رنگ و بوی گرمی و شادابی بحر بهار بهم آمیخته و چیدن
و شکفتن به از طلایع نامیه بلند همّت دراز اوجهٔ آب برنگ گل و گل
برنگ آب داد نکهت در رطوبت داده از زمین تا آسمان
طوفان تر و تازگی و از مشرق تا مغرب گاه رحو چیده رنگینی و شگفتگی
از سینهٔ گلشن عالم آب کم از این نشاید و گل از لجهٔ محیط از این
گستر رطوبت بیاید از هم بلبلها بسکه ره و داد دست دلبش نمی از غدیر گز
در حباب بهم شکسته نشیمان شعله تر در آب آتش نشان گشته
نشاء و تر ز عکس لاله رخساران سرکشی فتاده ماهیان در دام
آتش بهمت با عذاران کف گشاده گلستانی بدست باد داده
دری در دریا چنان جوشش سر و دست که رحو جوشش ز آب نغمه رود رسته
ز صوت مطربان پیوسته گرداب نماید رقص در وحدت کرات
فتاده هر طرف از شاخ رنگ گل نغمه بلبلهای کمتر از رنگ

ز بس از شوق صدای نغمهٔ تر ⁂ زده موج طرب بر گوش اختر

رگ طنبور رشک موج آب است ⁂ به دستش کاسه چشم حباب است

ق رگ کشتی همه آواز دف و نی ⁂ شفق در بادبان از پرتو می

ز رنگ آمیزی عکس پیاله ⁂ شده نیلوفر افلاک لاله

چراغان زوجیان نقش بر آبش ⁂ که فانوس خیالی شد حبابش

رطوبت بار لیسی در ایاغ است ⁂ چراغ شعله را هم تر دماغ است

بحمد الله که رنگین است زبانم ⁂ از این و آب و هوا روشن بیانم

مولد مؤلف باغات کشمیر از انجا که اقتضای خاک این فردوس آیین است سرزمینی نیست که به تازگی و خوبی آن چمن بهار را پای است بستران یاد است از هر طرف باغهای دل نشین سر بهم چشمه های است پرپا برآورده خصوصاً باغ فیض بخشی که در بخشش فیض طاق است و بر رفعت انگشت نمای ساکنان آفاق از رطوبت زمرد سایه درختانش ماهی زمین در ابر از استغنا در سینه

شمشاد کیمیاگری بوته ساز قارونی الوانش رنگهای غیرت از دار

و سرو داده انداز بدست طره عنبر نگاه مرغان پرواز نابدارنده

سما بحران کشوده نیوکن از دام چینی آگاه دلهای صید شماره بستن

برده افزوده گل شگفتگی رجحان خنده های طبق ابر رشک .. لاله

سنبل مجموعه اوراق بر غبار فشان شبنم کار رشته لقوه کار

خط گیسوی نازکی مشق هم نگذرد رنگهایش بجانب نسیمی نموده

تاب و آب را خاک سبز جعفری گل پروری به عنبر دل سوهان

تر لعل رنگینی خط از زمین زعفران زریسه عنبر بیس و تعلیم لاله ۳ اطلس

دارد سوختن معرض در نسترنی عنبر گل آتش افشانی شعله از

اگر صبح افروختن گرم سوسن سوخته لاله چراغ دوای شک مو

پای دریا زند هم بر را شب سواد مجموعه زند دم نیش نشتر بیاض از

آتش بسرانت دور ذخیره کوتاهی زده خجلت رسائی آتش خیمها

آتش صفای نهایت از بیت بار تیزیدن تشنه تر روانی.

دقت موج عکس از گم شدن محفوظ و از رعایت حریفی
زلال سنبل طفل نگاه در غوطه خوردن محفوظ و در غوطه زیر سایهٔ ایشان
با اتحاد مقام در اصول روانی نواخت هم زمزمهٔ حریفی جویبار
در پست و بلندی بحسب سایه کوک نغمهٔ زیر و بم خوش تقار فوارهٔ تر
سار زمزمه‌ای رقاصان حباب انگشت نمای موج نحو
ش آوای گناه از سیرانی باغ طراب خیز جویبار ساز گردد
نغمه انگیز بهر سو غنچه بسیج آرده سرشار ز آب نغمه تر جوی منقار

شور

دل قمری ز افغان شعله‌ساز است ز حرکت طوقش در گداز است
تذرو از بسکه شد با نغمه رنگین به نقش بال خود آمیخته رنگ است
ز هر سو نغمه‌سازی دل‌نشین است که در هر نغمه صد ره شاد باش است
صنوبر بسکه دل بر رقص بسته است بهر بره یکنفس خود را نشسته است
چنار از وجد بالا دست شاد است گمان دارم که شیخ آتشی نهاد است
ز بس قمری بهر سو کو کشیده لباس سرو کوکو تا سر دریده

[illegible]

گل دو قعت در آغوشش جا بخش :. طرب ریز بهت دایم از بارش

زمین از مستی آتش چرا لنبیت :. ز تاب تندیش ماهی کباب است

تف از فواره تا چرخش کشاده :. فلک را غوطها در آب داده

هوا بس بسکه شفافست بلبل :. تواند دید در دود آتش گل

درین گلزار قصری زر نگار است :. که صحنش از عکس او بهارستان

طوطیه عمارت کشمیر بلند ساختن نیست بایه سخن به بر کاری تو نقشه

قصر از تشیدن دست مهراد خالی نیست صفحه زمین را از طرح

بنای آن نقش نشسته که کارنامهٔ مانی به تعظیمش نخیزد و سطح

فرش به پرتو فضای آن پیوسته که آفتاب بدر نور بشش

ابر در زر ز خشتی چندگش ذات بوسیده تا بنیای کارش رسیده

دگیچ کشتمگرشها دیده تا خود را به پناه دیوارش کشیده بنایان نیکچو بیاست

آن حجره مقدله برده نیکچ صبح از دروش تا مشرق آخیند نجیبه

دایره نور خورشید را درین مقام گار شمرده اند قوس قسی تا کمان

از روی دعا فرستش از آتش شمع به هزار رنگ برآید که هفت اقلیم در تمام
شدن یک پایه آتش بیست بهم داده از اتفاق و تپش جمعیت در یک جهت
بودن بعضایش از مشهوران آفاق بذوق بوسه کاری لب آتش
ساق عرش پایه برپای پسندیده و بشوق مردم نشینی چشم غرفه
آتشی سیر بر جولان لباس ظلمت پوشیده نسیم فرود کشیده نقش آسمان گوهر
تلاش در یافت صبح و بیابانی سحر رنگ با غنچه شکر گزیده بزیارت
سواد شام از ظلمت هوای دلکشید بر شاخ آتشی گرفته شمع از رنگ دوز
پیوسته بی پرواز از ابر گلشن بتصویر شاخ شکوفه در موج
نسیم گران بار تازگی نشود تا غم برنگ آمیزی دقائقی تر دیده
ز موج آب و آتش را بهم بسته چو لعلی ساخت از رنگ
رخ گل صدف داد بکف منقار بلبل چمن بساز جو گوهر
پای بستش پر طوطی قلم در آدی پند ستیش کشید که شعر شمع
سر کشش دل پروانه را دید رنگ آتش شد به شرف نو

داغ لاله سرشتی بیل خود را در پیاله ∴ کف جلوه دار فیض است

شادر آب ∴ که شسته لاجوردش را بصد آب ∴ فشانده

خمها سبزه ازو مشربت ∴ که مالش داده زنگارش بانگشت

چو کلکش سر بخجلی کاری برآورد ∴ ملمع کوب از خود شد گل زرد

قلم را بالعطف همای برده ∴ ابهالش را بمالیدن سپرده ∴ ز پرواز

جسم کیسوی شمشاد ∴ نموده رنگ حیرت بر رخ باد ∴ چو در نارنگ

نمای کف گشوده ∴ نگاه چشم نرگس را ربوده ∴ ز بس ا

نزاکت خورده لاله ∴ شده کش تا رکه موی پیاله ∴ ز دیوار

و در این قصر سید است که گر نقش در سیمیا هست از اینجاست

همین بس نقش این فردوس آیین ∴ که باشد جلوه گه خسرو دین کی د

شه گیتی ستان جمشید ثانی ∴ سرافرازی ده تاج کیانی ∴ خدا

گفت از ازل شاه جهانش ∴ مسخر شد زمین و آسمانش

مدح شاه جهان بادشاه شهنشاهی که از نیسان کرمش هشت

خالی حباب کو هر تیغی در گره بسته جهان بیناهی که در بهار آتشی
شاخ عریانی موج به برگ و بار رنگین میوه بسته از گرمی بازار کاتشی
آتش فسرده یاقوت در شعله کشیدن و از خوبی گلزار سبحاتشی
سبزه خشک زمرد در ریشه دوانیدن بحر مطالش تا شگفته
روی کف گشاده دریا از صدف شست دست بر زبانی نهاده
با آتش فروزیهٔ مطبخ جاهش سنگ آتشی آفتاب چقماق هلال
پهلو خورده و سپند سوزیهٔ رونق بارگاهش دامن صبح بافرو
ختن انگشت افلاک. پرده در دیدهٔ حیرانی عدالتش بوده عدل
نوشیروانی سنگ کم و در زیر سایهٔ حمایتش تیغ آفتاب درخشانی
ریخته دم بمقتضای [illegible] رحمت پروریانهٔ نسیم و صبا حکمت
که یکی به شهرت دهقانی زبنه در خرمن نکند و دیگر به مصلحت
باغبانی پای گلشن نه نهد از باد بگوشش رسانیده که آتشی
نخستین روبه آبرو ارزی مگذار با خاکی در کاشتی کرده بخوشه چینی

آن زالطف

خوانان کبی خوش‌نغمه‌لر وقت نغمه سعد ابو الازینی سازه کمانچه مهتر

در بزم همایون چون خبر خواستن همی ازین سازه نخواهد بغلم طنبور

در بزم شاهان باید اگر طنبور ازین سازه بزرگ و کوچک چکه دریا

صاحبقران از تخت همایون الحف زمانسی موسیقی فنی انشو و عجب

و عجم سرکار خدیو کیهان از مطالع بو اشناسی تصنیف مسدداتنه

حضرت جنتی آقتابلنس الکرکف نوازشنی بگنشود جعله جمل کاد

آفتاب بدای عرج منصوبه و مغنی بزم جلالتی اگر در قا

سازنی نبوددی تا بدارات کواکب چنگینه فلک نه لسن

قضا را ما که در سلطنت عجمیم از راگ و رنگ سرود بردارانی
گوناگون و هوای مواضع خلاف کبر که از نای و مزامیر اصول چورا
زانی در ماهیر بد ساز آن صوت چه لطف عراقیان را چه به نغمات چهچهه
همیشه ساز بند و نشید خوانان نگار و رحل حجاز بانرا که صفر است چو چنگی
هم آواز بند چون نی ساز هندی از نغمه برای صوت مقام و نشیمن نیکو اصول بند آهنگ
بست و چه در جمله این اجات بلند آوازها را در وصف عزیزان موج گفته
لیکن حکم در بار از نیست این آهنگ ساز نشانه داده نیز جمع را از این ساز
هندی ها باید در بزم نغمه بیاید دف سر موج را از نیست ساز نکو چنگ
با نحو های خوش صوت کنند دائم به زیرها از نیست ساز بیچ و نیک
ها همید هند دست که ها به چو و را ها و از نیست ساز نخواهم چو چون
بر دو صف چنبر و حسینی حکومت شد بود از نیست ساز چرا سازگو
بس جو کشی نی را حرب رهکند مع کنند تنها از نیست ساز تار
یان مکتوب دائم گر باید صد حیف او را از نیست ساز نمیندارانک

مزرعه تحفه تکمیل زبان بسربرشود و همچنین شاهد

حلقه حسن سلوک زینت صفحات روشناسی نمود

در حجاب سوی پیر نو ضمیر شنی مدیر صبا بدست فروشی انگشت

و در بازار رای پیر شنی پنجه خورشید شهود بدست ایزدی جا

به صبح از نظر افتاده بزم حشمت دود شب بباد داده

آتشی کباب عشرت شانی نگذ لوح بیدق دم کشی

کنجیبات شی مضرب دف آفتاب بر آتشی شفق نگرداند

و صبحی پیاپی شوق همدوشی بار پانتفاتشی سرگردانی

عرق انجم از جبهه سعی بیفت نه رفعت را اگر مرتبه قدر شمسی

رو سیدی در مقابل لبیت نمی افتد تمکین اگر با سنگ و فارسی

می‌لرزد تلخشی بسبک زبانهای سرگران نمی شود در طلب

نمودن منشور نامه همت در پا از موج انگشت بخشم گرفته

خدمت صبحی [illegible] جنبد شب همه روز بدست و شامی

بچهره شیدر روزها نشیت در روز رزمشی اگر دبیر مجلای اسلحه
دلیرانی بردانلر روشنلکی خورشیدی راکاکتک کیلکه کنند و درشب
بزمشی اگر زنده هوای کف آتشی بارانی تشنه لرینه قطاره ماهیرا
باب رسانده شمعی گیر در محفل وصف همانشی بروشنیه
هیوندکستانی بررشته لولوشی احترام نه نبدد و در عرصه
شطرنج مردانکیشی بهرام چوبینی اگر اسب ابدانلر ادیلای
آتشی مات سانلر فرزین فلک اگر مرد غیبشی نمیدیده
درت سلوک گریخ هرکسی نمیدیده نامه شیخ عشقشی بنیم
بلفظ گر پرنده نابسهو گرنه نخواند و خامه جهرستشی بشکسته
رقم باری نهادم تاکند سوادانی درنمانده در بهارستانی
دورانشی درختانی لاله زار لبستی صفا و بر سر جوانی
احسانشی نهانی ابدار لسته درست و باصفر سب برم
اقبالشی اگر کف نورزشی نگشودی جلاجل ماه و افتاب زمان

برابر

بدایرهٔ چرخ هنوز بسته مغنی محفل اجلالنی اگر در مقام سازنش
نوای تار صدا ات لواکن بر چنک فلک بسته کیوان
ازکهکشان دست دراز کرده رکابه کرفتی آسمان از
صبح دامن بر میان زده جلوده بدن موج قلزم کشونی
ابروی تیغ اندارنی پیوسته پیاله کرداب بلب چشم انجم
بذوق کل سبز فلک مدارنی سواد خوان صفحهٔ شب تیر قضا
بجانه زادی کمانکشی پرواز کرفته رسال حفظا لسنوالبایه
سنانکشی ثابت قدم راست ادای پنجهٔ علم کیواندار رفعت
کلبه درسته فتح و نصرت چتر شهنشاهی حضور نشیر قدر
انکشت نمای هواداری بدر شمشیر فتح جهانتاب خورشی
جدول تیراز تیغ افتاب [illegible] لوالنی باسر انکشت جوجلمه
زودارای کشوده فتح نامهٔ نصر الله قبل مستنی از کیتی یا کت
زند لوای زهی بر فرق افلاک زهم اوبنلی ز غرب تا شرق

بدست ابر داده چرخ برقی چو گرد آن فیل زرخ در ملک سیتی

زده افلاک خالی زیر دستی جهان عکسش بدریا کو سیاهی

در راه آب را گم کرده ماهی بفرمان بردن شاه قوی دل

کمر بسته است از دوام حلاجل بتخت فیل شاه لشکر انجم

چو چون برنشسته بر چرخ چهارم ز دست هیبتش فیل فلک است

به هیبت چه کند دائم زمین را بسیر مشکلی کاهانش بد نشستی

در میدانو ز بوی فتح بنشستی سمند عزم چون بر جهد که تا خست

در و بر ابلق گاو آسمانی با خشت نخجیر دد دام صیاد است از خاک

ببست چشم کبوترهای افلاک که اینجا ز بهر جانش در حجاب است

کمینی صید شستی بتدریج اقبالست

خامه خار خار آن دارد در مجلس سرای وصف صورت

بهار سبز گلشنی کلمی بی تر دماغی گردد اگر صفحه دستیار

نمونه اینچه بروی کار شگفتگی آرد و وقتست کو مداد سبز

بمداد گلزار

بعد ذکاری روانی گشود تا از کمند کاکل عنبرافشانش نوانی خواند
رهائی روشنی سوادی خط از بیاض عارض حسنش مطلع آفتاب را
مطالعه نماید و در صفحهٔ جمالش از روی جبین بیاض لطف و
مناهج را مقطع رساند غنچه افتاب حسنش چون با
به تسخیر جهان کف گشاید پنجهٔ مهر درخشان اول دست
بیعت داده الحق حسن جهانگیرش سایه حق است
بلبل سوری داستان جمالش بلبل گرم ترانش گلک دو بدنا
و یکی روی بر آستانی پروانه در انداز گیسوی شمع بر بدنا
نشئه گشتی از صبح و شفق سفیدآب و لعل جوهر در صدف
ریخته بخته موی قلم نثار گیسوی حور گشته در او بخته یوسف
مصر لقالشی گرم بازاری بند الو در ما نابان کلاه و کاله
بحر بدایش بنالمو تا آبیاری یاقوت لبش سبزه خط
و سینهٔ گلو آلشی حسرت در نهاد ریحان انجیر صنوبر

بادای جلوه اش اگر دل نمی باخت چه اندازها در رنگینی
نمی ساخت هر گرد غنچه هوش شکفت گوی یک لطافتش
از دم غنچه برای چهره درخشان برافروخته ز رونمای شگفت
اقلیم جبهه نمایان در رست نمود گنج های نهادی در
بانگه گفتار با شراب ظهور هم بها شمع رخسار با چراغ
طور شریک دیوانه ابروی دلبند برزوکش ماه منیر چشم
حقیقت های سرچشمه نور لقای عینی دهن مجموعه سخن
سر قامت نمونه قیامت نه گل نه لاله نه سرو
جمالش بهار گلشنی آخر الشب دل شب تیره
از سودای سولش چراغ روز سرگردان روشنی
جهان شمع رخش باد آب و تابش فانوس چراغ اوست
لبش جمیان فرمای دل تاک نگاهش باکه میان افلاک
به تیزی گیر نگاهش همی محاسبت کباب شعله را کو بیند جاست

و دالی

خط سبز بنفشه را سر جوش بهار است چو ریحان روشناسی
لاله زار است لهالک جانشین سر مشق شمشاد بجولانش
مفید سرو آزاد قد کشیدن سرو به رولیتش هوا از کلک
عبث داده‌اند دل قمری و بلبل زین گفتن ز قمری نا شنیدن
سخن در چمن از بلبل نه دیدن [illegible]
چون ذکر جمیع از فضائل این رساله مفصل است اهل فصل را
ناطقه در این باب بذوق تحسین مستعید ای عزم را
نداده که هم دراز نفسی ناممنع نبرد اند کوتاهی نموده
کار خود ساخته و توفیق رفیق باد تا طول گفتار بعد بر
اختصار تفضیل توانی داد دانشمندانی که بپای سعی در هر
وادی بنهایت استادی رسیده‌اند در بدایت
ملازمت بدیت الصاف حلقه گردن بگوش کشیده‌اند
از پر توجه فکر نشنیدنما کتاب رنگ بست روشنیه

و از تندی شعلهٔ ادراک آتشی‌شان طور هنگامه گرم ساز
فروتنی؛ آفتاب درخشندهٔ نو صبح‌خیزی‌شان صبح بیانی در
اوج طلوع نمودن؛ و ماه به ابر نهفتهٔ ابهام‌شان بعد از
شام سکوت در درجهٔ عز و نیستی نگردیدن؛ بمطالعه
اشارات ابروشان عقیل جهان‌ها بر مسند شفا دارند
و بمداوای قانون دقایق‌شان زود نیرو بیماران نظر باقیهٔ قواعد
خوانی؛ از تصور لطف‌شان ارباب منطقی را در هر باب
تصدیقی حاصل نشد، در از روی حجت معرفت‌شان نباشند
و از تخیل بیانشان اهل ع... مبه را در هر فن معانی جمع نگشته
در بیان فصیح در بلاغت و صفت‌شان نگوشند؛ با هر صرف کردن
زر و گوهر حقیقت لصیغهٔ مبالغه زبان گشوده؛ صرف نیاز الصبد
نحو محو کلام حقو نمود؛ از شگفتگی حاشیهٔ خاطرشان دقت
در تنگنای وقتی نگنجد که روی نگشته در شرح توانی کرد

لطفانه علی

مقابله حکمت مدنیتی علم دینی مصحح و تحقیقی صوابخش
عرفیتی قواعد شرعی منقح مبتدای برهانیتی اکا خبر
با اثبات مدعا خوشی خبر در نفی غیر حق دلیلی حق
و در کلام خاص مقصود کشی مطلق فضیلت سر آن معرفت آرا
شریعت دیده و زر طریقت کشتی مجاز شناسی حقیقت دان
کثرت اسماسی و وحدت ذاتی اللهم لبو علمتی
علم در دینی سیاهی لبوشا نقش نشان بار شاهی دل
او معرفت را آفریدیع بشهنشاهی بدیع خبر فرمان در دیدع
زاکا همی کند در صفحه باغ بیان معنی سحر بر زاغ جو کردد
دفتر مصحف گلی بر آلود آیه ها در شان بلبل کند طفل
لفاانی و وقت تقریر به بسم الله سر و انداز تفسیر نسیم
لطف از یک جز و لاله نماید رنگ معنی صدر رساله
بر لسان کرکجو اوراق سنبلی نکهد و خاط کتبی جمع از لفافل

سواد نسخ در بیاض خود نسرین روانی در اوراق نسیم نثر رنگینی
حبابی را چو آمد نکته وصلی دهد توضیح تا آب معوج صد فصلی
بشرح ماتی جای چند مجنونی کند زنگ تکلم را ذکر گونی
کث بدلب چو در تعلیم بلبل شود در انای علم دفتر گل
[illegible] جام طبع از ابر در بافت گرمی
هنگامه سخن پرورش تخته گوار روزی با صرافان جار
سوی عبارت گستری نقود الفاظ را تا به سکه تحسینی
نرسانند دکان بیان نکته بیند و جوهریان بازار مضمون
شناسی لالی معانی را تا بر رشته تمیز کشی نکشند نام ارزشی
نبرند بکنج کاوی سر انگشت دقت فضل و سواسی
سخن دست آویز طبع سحر بیانانی و بر سای در بافت
فصل کشی هم بسته فکر لفظی ضمیر بلند خیالانی در بیه
شعر سخن سنجی وزان مصرع زلف معنی بونور تخیل مو شکافی

[illegible]

[illegible]

معنی بیت ابرو میبرهنش طبع شوخ حسنی در بیاض گردن خوبان
گرفته های بجا کرده و فکر دقیقش از مصحف روی بتان غلطها
صحیح بر آورده بیتی از نتایج مضمون شعر تخیلهای کاکل بر آورده
و قبل از نظر مفهوم نکته سر بسته خال برخورده ارادا
شناسی داند که اشارات ابروی هلال باکیست و مطلب
از چشمک زدن افتاب چیست مطلع خورشید را که هر روز
افاق لب بلب مطلبید قابل تحسین ندانند و بیاض صبح را
که هر شب افلاک در دست بدست میگردانند لایق مسوده
نخوانند در سخنورانی که در علم سخن معلم اول را ثانیه
نشمرند کم وقتی که به تعلیمات بیتی از بیتی
سر فراز نگردند منظور نباید که هر لفظی که آتشی به بسم
بیانی مسوده بر بنا و لوث شاداب نتوان نشمرد و با قوت
معنی که عکسش رقم را اظهار و سیه نمایند نام رنگینی نتوان برد

در صیدگاه مضمون غریب تا توطلب وقوع نیابد کمند اندیشه
بی خطا نگردد و در کارگاه دیبای خیال تا باریک شدنی
دست ندهد تار الفت کار صورت نه بندد اگر نقش بلاغتی
در کوره ریخته گوی نسوخته طلای سخن در بوته خامیت
و اگر جوهری دقت به تردد سره کاری نسنجد خزینهٔ قصر کلام
در پایهٔ ناتمامی حاجت هوشمندی جز بنور تحقیق اش
چراغ فکر برافروزند و بدریافت تدقیقش جز گفتگو نموده
به تعریف روشنی بیان شی مصرع تند شعله بر زبان شمع
ریخته و در توصیف شگفتگی گلدستهٔ نکته بر شبنم بلبل
گل در او بخته حلاوت میوه رسی نخل گفتار
نمک مزه ده جلبهٔ نهال تکرار تنگ دستگاه لفظ
متحمل سرمایه وسعت معنی مفصل تر و تارکی فصاحت
بهار حجت بلاغت نظم تا رفاقت گفتن رنگ

وله

دمکش ساز لهجه انشی بلبل لب او ساز و برگ رنگ سخن
میدهد صد نوا بچنگ سخن عشق و رنگ سخن نغز پرشی
صفحه واله شد و سحر پرشی خامه انشی چون شعور رقم پرداز
خط سحر بنی بر آورد آوازه از لفظ انشی گل فن هر شاخ قلم
بدوانشی شد . لاله علم لیقه بار زلف سنبل تر
چو گلشن سینه بهار بر کرده در اصل نثار آلوده بمداد دو شنی
چراغ گل دوده بشکست چشمی در سینه طرز
رقم انشی در سیاه سینه طرز ورق آلود جوهر او گلبسته
بلبل از بهار چه گند صحر

نظم همسرایان خوش انشی که چه از صبح سبز رنگ گل
هم چنین بسوی عندلیبان فرستاده اند و نثر پردازان
بلبل آوازه چه از فقره تازه برگ سبز هم‌طراز تجانب
طوطیان روانه نموده اند در گلشن تعریفش انشا

رفتار *
بزمزمه بیگانگی آمیخته کار بند و در چمن توصیف بیگانه بترنم
آشنائی گفتار * راقم حقیقت سر اطوار حزن بالشی در نظم
بسر دو اعتراف کوتاه فکری دراز است * و بیانشی
در نثر بترانه اقرار پست خیالی بلند پرواز * چگونه دست
با این قالب خن نزده پای از دایره مقام شناسائی بیرون
نهد * چون زمزمه این معنی طوطیه ساز دعا است اولی
آنست * که بجهت نوا رسانی اجابت نغمه آن پرداخته *
ملائک را بدمکتب آئین ثمنوی سالکو * تا به نسیم هوادار
تقدیر نسترنی روز در شکفتن * و سوسنی شب در جلوه
نمود نسرین صبح حرکتی در دمیدن * و کوکبی
سحاب و ریحان شام عنبر لتنی در رسیدن * ... زخم
ناخند در صحیفه گلشن بر توجهی بهار * عرصه گیتی جلسی
عمارت حضرتی گلزار باش * سر برآورد چون بدفع خصم در گلستانی

ارم

رزم گلستانی فتح بند در گوشهٔ دستار باد در بهارستانی

بزم حسنی که از خزان بیگانه است ساغر سرشار جمشیدی

چو گل پربار باد ساقی صاف اعتقاد دهر از مینای چرخ

گر لبالب نوشی جام عشرتت کم داد بسیار باد مطربانی

محفلش را چو تلاشی ابر دست جوشش گلهای

صدا در سر خمسار رتار باد

تمت تمام شد رساله فوائد